**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14010302**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این هست که بعضی موارد هست توهم شده که از باب اصل مثبت هست ولی اینها اصل مثبت نیستند. مرحوم آخوند می‌فرماید یکی از این موارد استصحاب بقای شرط و بقای عدم المانع هست. ممکن است تصور بشود شرط و عدم المانع اینها خودشان موضوع حکم شرعی نیستند. موضوع حکم شرعی آن مشروط به این شرط هست. شارع مقدس حکمی را بر طهارت بار نکرده. شارع مقدس گفته الصلاة مشروطة بالطهارة واجبة. الصلاة مع عدم النجاسة واجبة. مشروط به شرط و مشروط به عدم المانع هست. بنابراین شرط و عدم مانع خودشان موضوع حکم شرعی نیستند. شما بگویید که ما استصحاب شرط می‌کنیم تا اثبات کنیم شرطیتی که در نماز واجب هست به عنوان یک واجب ضمنی آن حاصل می‌شود. شرطیت حالا یعنی برای این‌که یک شیءای عبادت انسان صحیح می‌شود باید تقید نماز به طهارت حاصل بشود. شرطیت طهارت برای نماز حاصل بشود. بگویید که این استصحاب بقای طهارت می‌کنیم برای اثبات شرطیت. خب اشکال این هست که شرطیت و مانعیت اینها احکام وضعیۀ انتزاعی هستند. یعنی خودشان مجعول بالذات نیستند. شارع مقدس وقتی می‌گوید نماز را مشروط به طهارت باید انجام بدهی ازش یک حکم وضعی انتزاع می‌شود که الصلاة مشروطة بالطهارة و لا یصح الصلاة الا بالطهارة. و لا تصح الصلاة الا بعدم النجاسة. این مفهوم شرطیت و مانعیت انتزاع عقلی هست از یک حکم شرعی. خودش شرعی نیست. بنابراین شما استصحاب بقای شرط و استصحاب بقای مانع را نمی‌توانید بکنید برای این‌که اثبات شرطیت و عدم مانعیت را بکنید. خب این اصل اشکال است.

مرحوم آخوند می‌فرماید که این اشکال پاسخش این است که آن شرطیت و مانعیت ولو حکم شرعی اصیل نیستند، انتزاعی هستند، ولی همین مقدار که به وسیلۀ شرع ایجاد شده‌اند کافی هست برای این‌که ما استصحاب موضوع را بکنیم به لحاظ ترتیب این حکمی که شرعی است، ولو شرعیتش به اعتبار منشاء انتزاعش باشد. این یک جواب.

جواب دوم این است که حالا فرض کنید شرطیت را نتوانستید اثبات کنید. آن منشاء انتزاع شرطیت که صلاة مقید به طهارت را خب می‌شود اثبات کرد. ما بگوییم طهارت هنوز موجود است بنابراین صلاة من صلاة مع الطهارة هست و همین مقدار کافی هست. این را ایشان اینجوری تعبیر می‌کنند.

البته به نظر می‌رسد که ما در واقع اینجا به هر حال یک واسطه‌ای وجود دارد. ما آن چیزی که موضوع اثر هست صلاة مقید به طهارت هست. صلاة مقیدۀ به طهارت موضوع حکم شرعی هست. ما طهارت را که استصحاب می‌کنیم این تقید صلاة به طهارت را بخواهیم اثبات کنیم این اصل مثبت است. البته درست است اصل مثبت هست، حق این است که اصل مثبت هست، ولی اصل مثبتی هست که بفرماید واسطۀ خفیه، بفرمایید شدت ملازمه دارد، از موارد استثنا اصل مثبت است، چون اصلاً مورد ادلۀ استصحاب همین است. یعنی مثال روشن ادلۀ استصحاب، استصحاب بقای طهارت لباس است. استصحاب بقای طهارت انسان هست، طهارت حدثیه، یا طهارت خبثیه. یعنی اگر هم ما اصل مثبت را جاری نمی‌دانیم در جاهای دیگر اینجا قطعاً باید جاری بدانیم. یعنی استصحاب بقای شرط برای اثبات مشروط. استصحاب بقای عدم المانع برای اثبات آن شیءای که مشروط به این عدم المانع هست. اینها قدر مسلم ادلۀ استصحاب است. حالا این‌که این را اصرار نباید بکنیم که این را اصل مثبت ندانیم. اصل مثبت هم باشد مثبتی هست که حجت است، اینجوری.

مرحوم آقای آخوند اینجا بعد از این‌که استصحاب شرط مکلف به و عدم المانع نسبت به مکلف به را بحث می‌کند در ادامه وارد استصحاب شرط تکلیف می‌شود. ایشان می‌گوید که:

«نعم لا يصحّ‏ استصحاب‏ شرط نفس التكليف وجودا و عدما، و كذا مانعیة إذا ظفر بمقتضيه، و شكّ فيهما»

یک موقعی هست در حالت سابقه خود تکلیف بالفعل موجود بوده. نمی‌دانیم هنوز تکلیف موجود هست یا موجود نیست. خب استصحاب بقای آن تکلیف می‌کنیم.

یک موقعی هست نه در حالت سابقه تکلیف نبوده. به دلیل این‌که مثلاً مقتضی تکلیف موجود نبوده. مثلاً مقتضی تکلیف حج، وجوب حج متوقف است بر زاد و راحله. شرط این مطلب این هست که حج باعث مثلاً اختلال، حالا اینجوری تعبیر بکنم، راه باز باشد. تخلیۀ سِرب ۹:۹ باشد. استطاعت مقتضی‌اش موجود است، استطاعت مالی است، شرطش تخلیۀ سرب است. بنده خدا قبلاً پول نداشته. حالا که پول دارد نمی‌داند راه باز هست یا راه باز نیست. قبلاً که پول نداشته راه باز بوده. آیا ما می‌توانیم استصحاب تخلیۀ سِرب کنیم؟ نمی‌دانم سِرب است، سَرب است؟ تلفظش الآن یادم نیست. استصحاب تخلیۀ سرب کنیم و حکم کنیم بنابراین حج واجب است. خود آن تکلیف را نمی‌خواهیم استصحاب کنیم. توجه کنید چون در حالت سابقه حج واجب نبوده. به دلیل این‌که آن موقع پول نداشتیم، مقتضی‌اش نبوده. الآنی که مقتضی پیدا شده نمی‌دانیم این شرط هنوز موجود هست یا موجود نیست؟ خب این موضوع مسأله این است. مرحوم آخوند می‌گوید اینجا بله اشکال هست. اشکالش این هست که حکم شرعی یعنی آن موضوعی که عقلاً منشاء اثر هست و آن اجتماع مقتضی تکلیف و شرط با هم است. این منشاء می‌شود برای این‌که تکلیف فعلی بشود. این‌که با تحقق شرط و انضمام شرط به مقتضی تکلیف فعلی می‌شود این حکم عقل است. اینجور نیست که شارع مقدس گفته باشد اگر در جایی مقتضی باشد انضمام شرط بمقتضی سبب می‌شود که تکلیف فعلی بشود. علتش این است که وقتی منضم بشود شرط به مقتضی علت تامه تحقق پیدا می‌کند، با تحقق علت تامه معلول تحقق پیدا می‌کند. شارع مقدس این را نگفته که اگر علت تامه تحقق پیدا کند معلول تحقق پیدا می‌کند. این را شارع نگفته.

پس بنابراین شما می‌خواهید با استصحاب بقای آن شرط تخلیۀ سرب و انضمام آن تخلیۀ سرب به مقتضی که علم وجدانی دارید به تحققش نتیجه چی بگیرید؟ نتیجه بگیرید پس حکم فعلیت دارد، حکم که فعلیت داشت من باید امتثالش کنم. و این اصل مثبت است دیگر. این اشکال.

ایشان می‌خواهد بگوید بعد جواب می‌دهد. می‌گوید بله اینجا اصل مثبت هست ولی واسطۀ جلی است. به این اعتبار است که این‌که مقتضی شیء موجود باشد و شارع مقدس ظاهراً بگوید که جزء اخیر علت تامه موجود است، تعبد به وجود جزء اخیر علت تامه با فرض علم وجدانی به تحقق سائر اجزای علت، این‌که شارع ظاهراً تعبد به جزء اخیر علت تامه بکند ملازم است با این‌که تعبد به معلول بکند. یک موردی که مرحوم آخوند در مورد علت تامه مثال می‌زند همینجاست، عرض کردم قبلاً مرحوم آخوند برای واسطۀ جلیه دو تا مثال زده. یک مثال متضایفین زده که آن قبلاً زده. یک مثال همین است که علت نسبت به معلول. این را درست در کلمات آقایان تبیین نشده. آن که مثال مرحوم آخوند می‌زند این است، تعبد به جزء اخیر علت تامه برای اثبات معلول. نه تعبد به خود علت برای اثبات معلول. چون فرض مرحوم آخوند این هست که علت قبلاً بتمامه موجود نبوده. چون سائر اجزاء موجود نبوده، آن زمانی که این جزء موجود بوده سائر اجزاء موجود نبوده. الآنی که این جزء موجود است، یعنی سائر اجزاء موجود است این جزء مشکوک شده. این صورت است. بنابراین استصحاب بقای علت نمی‌کنیم. این در کلمات آقایان اشکال شده که چرا استصحاب بقای علت نمی‌کنید؟ معلول را استصحاب. استصحاب بقای معلول نمی‌کنید. نه معلول قبلاً حالت سابقه نداشته اصلاً. آن که حالت سابقه داشته فقط این جزء است. سایر اجزای علت تامه حالت سابقه نداشته. بنابراین معلول قبلاً تحقق نداشته، معلول الآن اگر تحقق داشته باشد معلول الآن تحقق دارد. مرحوم آخوند حرفش این هست که آن چیزی که موضوع حکم عقل هست به لزوم امتثال تکلیف فعلی شارع است. تکلیف فعلی شارع هم متوقف است بر این‌که تمام اجزاء علت تامه محقق باشند. تحقق یک جزئش کافی نیست. این‌که این اجزاء همه با هم تحقق پیدا کنند نتیجه‌اش معلول است. بنابراین شما یک موقعی هست که کل آن اجزای علت تامه را می‌خواهید استصحاب کنید، آن عیب ندارد. بگویید که کل آن اجزاء قبلاً موجود بوده الآن هم موجود هست، پس بنابراین حکم موجود است. حکم موجود است، منشاء ترتیب اثر بدهید. چون ترتّب حکم فعلی بر جمیع اجزاء شرعی است، آن اشکال ندارد. ولی شما این را نمی‌خواهید ترتب بدهید. آن که می‌خواهید ترتیب بدهید، ترتب حکم شرعی بر یکی از اجزاء هست و سائر اجزاء را با علم وجدانی موجودش می‌خواهید ضمیمه کنید. می‌گویید اگر همۀ اجزاء وجداناً موجود باشد. یک جزء هم تعبداً موجود باشد پس حکم فعلی هست پس لزوم امتثال عقلی موجود است. اینجوری اشکال را مطرح می‌کند. خب مرحوم آخوند اینجور جوابش می‌دهد که اینجا واسطۀ جلی است. یعنی این‌که شارع مقدس اگر بگوید که، یعنی نمی‌شود شارع مقدس، یعنی اینجوری تعبیر بکنم: تحقق حکم فعلی همچنان که بر تحقق کل آن اجزاء مترتب هست، بر تحقق جزء اخیر هم با فرض علم به سائر اجزاء هم عرفاً متوقف هست. یعنی همچنان که ما می‌توانیم بگوییم که شارع مقدس با تحقق جمیع این اجزاء آن معلول را محقق کرده است، این را هم ما می‌توانیم بگوییم با تحقق جزء اخیر هم معلول را ایجاد کرده. این شارع است کأنّ با تحقق جزء اخیر معلول را ایجاد کرده. حالا من عبارت مرحوم آخوند این تکه‌اش را می‌خوانم. نکته دارد، من می‌خواهم. مرحوم آقای حاج شیخ در درر اشکالاتی مطرح کردند، من توضیح کلام مرحوم آخوند را برای این دادم که ایشان اشاره می‌کند که کلام مرحوم آخوند استاد ما در تعلیقۀ رسائل لا یخلو من اضطرابنا، بعد خودشان به یک نحوۀ دیگری خواستند اشکال را پاسخ بدهند. من می‌خواهم بگویم من در کلام مرحوم آخوند هیچ اضطرابی نمی‌بینم. یک کلام روشن و پاکیزه‌ای هست، اما پاسخی که خود مرحوم آقای حاج شیخ دادند را باید بررسی کنیم که آیا آن پاسخ درست هست یا پاسخ درست نیست. عبارت را بخوانیم.

ایشان می‌فرماید بعد از این‌که بحث می‌کند از شرط مکلف به و این‌که آیا استصحاب بقای شرط مکلف به برای اثبات این‌که مکلف به موجود هست این مثبت هست یا مثبت نیست، می‌گوید:

«نعم لا يصحّ‏ استصحاب‏ شرط نفس التكليف وجودا و عدما، و كذا مانعة إذا ظفر بمقتضيه، و شكّ فيهما»

یعنی شک فی شرط التکلیف یا فی المانع.

«و إن رتّب» این یک چیزی باید افتادگی داشته باشد. مثلاً مطلبش این هست که، حالا. عیب ندارد.

«و إن رتّب عليهما في خطاب،»

یعنی و ان رتب آن تکلیف بر این شرط یا بر عدم المانع.

شاگرد: علیهما دارد. «و إن رتّب عليهما»

استاد: این درست شد. من ماندم چجوری جفت و جورش کنم.

یعنی و ان رتّب التکلیف علی الشرط وجودا و عدماً او علی المانع وجودا و عدماً.

«ضرورة أنّ ترتّبه على» یعنی ترتب التکلیف

«على مقتضية مع وجود شرطه و فقد مانعه بالعقل، لأجل استحالة انفكاك المعلول عن علّته، فلا مجال لإثبات حكم شرعيّ باستصحاب شرطه و عدم مانعه إذا ظفر بمقتضيه و شكّ فيهما،»

فرض کرده که مقتضی قبلاً نبوده، آن شرط و عدم المانع بوده. بنابراین چون مقتضی نبوده، آن تکلیف حالت سابقه ندارد. این تکلیف الآن اگر موجود باشد الآن است. بنابراین خود آن تکلیف را نمی‌خواهیم استصحاب کنیم که مشکل نداشته باشد. ما می‌خواهیم استصحاب کنیم بقای شرط را، بقای شرط را ضمیمه بکنیم با مقتضی، نتیجه بگیریم تکلیف پس فعلی است.

«و ذلك لأنّه و إن كان لهما» یعنی برای شرط و مانع، «دخل فيما يترتّب عليه الحكم الشّرعي، إلاّ أنّه عقلاً لا شرعاً و التّرتّب ما لم يكن شرعياً لا يصحّ التّوسعة و التّضيق ظاهراً فيما»

اینجا تضیّق نوشته ولی باید تضییق باشد.

لا يصحّ التّوسعة و التّضيق ظاهراً فيما يترتّب عليه، لما عرفت من أنّه إنما يكون له ذلك فيما كان واقعه بيده و بجعله،»

یعنی انما یکون للشارع توسعه و تضییق ظاهری در جایی که واقعش به ید شارع باشد و به جعل شارع باشد.

«فتدبّر جيّداً.»

«اللّهم إلاّ أن يتشبّث بذيل ما استثناه من الأصل المثبت بدعوى الملازمة بين تنزيل العلّة أو الجزء»

اینجا بهتر بود به جای «أو»، «أی» می‌گفت بهتر بود.

«بدعوى الملازمة بين تنزيل العلّة أو الجزء الأخير منها، و بين تنزيل معلولها،»

آن چیزی که اینجا مورد کلام ما هست تنزیل جزء اخیر علت است. خود تنزیل علت مهم نیست.

«فيكون معنا»

ادامۀ بحث هم اصلاً روی همین تکیه می‌کند. تنزیل جزء اخیر علت تامه با وجود سایر اجزاء.

«فيكون معنا حرمة نقض اليقين بالشّكّ فيه» فیه یعنی فی الجزء الاخیر.

«مع إحراز سائر أجزاء العلّة، هو الالتزام ظاهراً بما هو معلولها من الحكم، و قد عرفت أنّه مع هذه الملازمة لا يلزم أن يكون مورد الاستصحاب حكماً أو ذا حكم، بل يكفى أن يكون أحد المتلازمين كذلك، فإنّهما بهذه الملازمة يكونان كالواحد الّذي یکون له وجهان، فتوجّه الخطاب لأجل كونه بلحاظهما مورد الاستصحاب، حيث يكون بحسب أحدهما»

این همان نکته‌ای که می‌خواستم بگویم

«حيث يكون بحسب أحدهما متيقّناً في السّابق و مشكوكاً في اللاّحق، و بالآخر قابلاً للجعل و التّعبّد ظاهراً.»

می‌گوید ببینید ما یک مجموعه داریم، آن مجموعه این‌که مقتضی با عدم المانع با هم تحقق پیدا کنند. این‌که شارع بگوید که اگر عدم المانع باشد، به جای عدم المانع من شرط را تعبیر می‌کنم. اگر شرط باشد در جایی که مقتضی موجود است علت تامه موجود است. استصحاب بقای جزء اخیر علت. آها. آن «او الجزء الاخیر منها» آن «أو»اش مصحف «و» است. این «أو»اش مصحف «و» است. حالا من توضیح بدهم. ایشان می‌گوید که بین تنزیل علت و تنزیل جزء اخیر علت اینها ملازمۀ ظاهریه است. یعنی اگر شارع مقدس بگوید جزء اخیر علت تامه موجود است، در جایی که سائر اجزاء موجود باشد یعنی کل موجود است.

شاگرد: می‌گوید و بین. در مورد علت.

استاد: و بین تنزیل معلولها. نه. عیب ندارد. نه آن «و» که گفتم چیز نیست.

ایشان اینجوری می‌خواهد بگوید. می‌خواهد بگوید که بین این‌که شارع مقدس نمی‌تواند بگوید علت تامه جزء اخیر علت تامه تعبداً موجود است ولی معلول موجود نیست. حکم شرعی موجود نیست. پس این‌که شارع مقدس ممکن است آن چیزی که منشاء اثر هست معلول است، یعنی آن حکم شرعی. آن چیزی که حالت سابقه دارد جزء اخیر علت تامه است. خود آن حکم شرعی که معلول هست حالت سابقه ندارد، عدمی است. ولی همین مقدار که علتش حالت سابقه داشته باشد یعنی جزء اخیر علت تامه، کافی هست برای این‌که وقتی دو شیء هستند با همدیگر ملازمه دارند. یکی از اینها موضوع حکم شرعی است. یعنی منشاء اثر هست، قابل تعبد هست. چون حکم شرعی است قابلیت تعبد دارد. یکی از آنها حالت سابقه دارد. همین مقدار کافی هست. ما اینجا آن شرط و عدم المانع اینها حالت سابقه دارند.

شاگرد: و سبب هستند.

استاد: سبب هستند. آن معلول، معلول ما حالت سابقه ندارد. پس بنابراین ما استصحاب بقای شرط و بقای عدم المانع می‌کنیم برای این‌که اثبات کنیم که آن حکم شرعی تحقق دارد ظاهراً، چون بین اینها ملازمۀ ظاهریه است. همین مقدار که آن حکم شرعیۀ ظاهریه بر این سبب ما بار می‌شود و نمی‌شود که شارع از یک طرف بگوید که جزء اخیر علت تامه موجود است، از آن طرف بگوید خود حکم شرعی موجود نیست، پس بنابراین همین مقدار کافی است. این نکته را هم ضمیمه بکنم شما نگویید آن حکم شرعی چون حالت سابقه دارد، حالت سابقه‌اش عدمی است، استصحاب عدم حکم شرعی بکنید. سببی مسببی است. اصل در ناحیۀ سبب بر اصل در ناحیۀ بر مسبب مقدم است. این نکته را هم توجه داشته باشید. پس بنابراین عبارت را یک بار دیگر معنا می‌کنم.

«فتوجّه الخطاب لأجل كونه بلحاظهما مورد الاستصحاب، حيث يكون بحسب أحدهما متيقّناً في السّابق و مشكوكاً في اللاّحق،»

یعنی آن جزء اخیر علت تامه.

«و بالآخر قابلاً للجعل و التّعبّد ظاهراً.»

یعنی به معلول. معلولش که خود حکم شرعی هست آن قابلیت جعل و تعبد دارد. همین مقدار که به یکی از آنها حالت سابقه داشته باشد، حکم شرعی بودن معلول کفایت می‌کند برای این‌که ما بتوانیم جزء اخیر علت تامه را استصحاب کنیم. این کلام مرحوم آخوند.

حالا مرحوم حاج شیخ اینجا یک بیانی دارند این را ملاحظه بفرمایید من فردا در موردش صحبت خواهم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان